أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 وَ أَمَّا اللَوَاتِى فِى الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً! وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَه أَنْ يغْفِرَلِى؛ وَ إنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَه أَسْأَلُ أَنْ يغْفِرَ لَكَ وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنَى فَعِدْهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَآءِ

 امام علیه‌السّلام می‌فرمایند: آنچه كه درباره حلم باید به تو بگویم این است كه اگر شخصی به تو بگوید اگر به من یكی گفتی ده تا می‌شنوی، تو بگو اگر ده تا گفتی یكی هم نمی‌شنوی و كسی كه تو را شتم می‌كند به او بگو كه اگر در آنچه كه می‌گویی صادق هستی از خدا می‌خواهم از من درگذرد و اگر در آنچه را كه می‌گویی كاذب هستی از خدا می‌خواهم از تو درگذرد و كسی كه تو را وعده بدهد به درشتی تو او را وعده بده به نصیحت و مرافقت و رعایت.

 خب در این كلمات امام علیه‌السّلام واقعا انسان نمی‌داند از كجا و از كدام یك از این فقراتش شروع كند. دیروز خدمت چند نفر از رفقا بودیم عرض می‌كردم اگر این مطالب و این سخنانی كه الان مشغول صحبت و بیانش هستیم واقعا كسی بخواهد اینها را رعایت كند، البته مشكل است، این قضیه جزو مطالب آسان نیست چون خیلی از اوقات این مطالب در ارتباط با شخصیت انسان تحقق پیدا می‌كند و برای انسان ناگوار است كه بتواند تحمل یك همچنین مسائلی را بكند و دم فرو نیاورد. سخت است.

 ولی علی كل حال نتیجه‌اش یك نتیجه‌ای است كه می‌توانیم بگوییم هفتاد، هشتاد درصد راه را انسان با این مسائل طی می‌كند. یعنی اینها یك مسائل حیاتی است كه انسان در طی مراحل و مطالب به اینها برخورد می‌كند و همه ما هم گرفتار هستیم یا خواهیم بود، این یك مطلبی است كه هست تا وقتی انسان در این دنیا هست و با این اجتماع سروكار دارد و با افراد سروكار دارد، و با آنها در داد و ستد هست، در صحبت هست، در رفت و آمد هست، این مطالب هم هست، همه افراد در یك مرتبه از سعه و فرهنگ و ادب و تربیت و رعایت موازین نیستند، متفاوت هستند. و براساس آن تفاوت نسبت به قضایا عكس العمل نشان می‌دهند و چه بسا اینكه خب این عكس العمل، عكس العمل خطا باشد، اشتباه باشد.

 یك وقتی، یك نفر، یك مطلبی (چندی پیش بود) راجع به یك موردی گفته بود، و بعد این قضیه به گوش این و آن رسیده بود و آن فرد خلاصه آمد و گفت یك همچنین مسئله‌ای هست و من می‌گویم اعتنا نكنیم به این مسئله، [وگرنه‌] شیوع پیدا می‌كند، گفتم آقا این قضیه از اول و از اصل صحت ندارد، اصلا از اصل. یعنی یك فردی، یك مطلبی را كه اصلا صحت ندارد و من جمیع الوجوه هیچ دخلی برای انسان در آن قضیه نیست بر اساس یك شبهه‌ای، بر اساس یك توهمی، بر اساس یك تصوری می‌آید ... حالا كی؟ افرادی كه خب اینها سالیان سال در خدمت بزرگان بوده‌اند، از آنها استفاده كردند، از صحبت‌هایشان استفاده كردند، خب پس چی شد؟ این استفاده از بزرگان چی شد؟ این رفت و آمدها، این وقت گرفتن‌ها، این ملاقات‌های خصوصی، این كه ما می‌دیدیم و خودمان مشاهده می‌كردیم، برایشان چایی و میوه می‌بردیم، می‌نشستند و

 صحبت می‌كردند و استفاده می‌كردند خب بالاخره چی شد؟ آیا نباید این مطالب در انسان تاثیر بگذارد؟ این ارتباط با بزرگان نباید در انسان، در فرهنگ انسان، در برداشت انسان، در بصیرت انسان، در نگرش انسان، آیا نباید موثر باشد؟ طبعا باید باشد دیگر، پس انسان باید به خودش بیاید، متوجه بشود، این مطلب كه الان دارد به این كیفیت نقل می‌شود این از اساس غلط است. حالا انسان می‌آید این را به عنوان یك مطلب صحیح ...

 خیلی برای ما اتفاق می‌افتد، برای همه ما اتفاق افتاده و می‌افتد، مطالبی كه الان گفته می‌شود، مسائلی كه در بین مردم هست، قضایایی كه در بین مردم ساری و جاری است، این به آن یك چیزی می‌گوید چشمت اینطور است، آن به این یك چیزی می‌گوید آنجایت این طور است، آن می‌گوید فلان حرف را زدی، آن می‌گوید نمی‌دانم آن را گفتی، و تمام اینها براساس توهمات و یك توهم و یك تخیل نشأت می‌گیرد و بعد این قضیه موجب چه می‌شود؟ موجب یك پیامدهایی می‌شود، چون بالاخره وقتی آن مطلب را به این می‌گوید این هم در مقابلش عكس العمل نشان می‌دهد و این عكس العمل این به گوش او می‌خورد آن یك عكس العمل نشان می‌دهد و یك سیكل مهیبی ایجاد می‌كند و یك شعاعی و این شعاع مثل آن قطره‌ای كه شما بیندازید در یك حوض كم كم كم، این شعاع و دایره توسعه پیدا می‌كند و گسترش پیدا می‌كند و خیلی مواردی را می‌گیرد كه در واقع اصلش چیزی نبوده هیچ بوده، قابل توجه نبوده، كاهی بوده، این كاه تبدیل به یك كوهی می‌شود، به یك كوه تبدیل می‌شود! چرا؟ چون این گفته و او پاسخ داده، آن پاسخ به گوش این رسیده و یك جواب داده، رفقای آن از پشت آن درآمدند و آنها آمدند و دِ بیا و درستش كن، حالا قضیه تبدیل به یك معضل می‌شود و چه كدورت‌هایی! حالا اینها را همه را بعدا عرض می‌كنیم، فعلا ما در آن اثرات منفی كه روی نفس خود انسان هست قرار شد كه ما مطالبی عرض كنیم بعد از پرداختن به این مسئله راجع به اثراتی كه در اجتماع این مطلب به وجود می‌آورد و در بین افراد این قضیه به وجود می‌آورد راجع به آن تا حدودی [صحبت می‌كنیم‌] خب همه الحمدلله رفقا و دوستان نسبت به مطالب وارد هستند و اطلاع دارند.

 در جلسه گذشته خدمت رفقا عرض شد یك نكته مهم و اساسی در این قضیه كه از این نكته ما غافل هستیم این است كه ما تصور می‌كنیم این عبارت‌های امام صادق علیه‌السّلام كه به عنوان بصری می‌فرمایند اینها همه برمی‌گردد به یك آثار منفی بر اثر عدم توجه به این مطالب، اگر كسی به انسان یك مطلبی را بگوید فرض بكنید كه بگوید كه اگر یكی بگویی ده تا می‌شنوی، حضرت می‌گویند كه نه جوابش را ندهد و بگوید تو اگر ده تا هم بگویی ما لب فرو می‌بندیم و كاری به كارت نداریم و

داند و خر را همی راند خموش‌ \*\*\* در رخت خندد برای روی‌پوش‌[[1]](#footnote-1)

 یعنی" می‌گذریم" خب این حرف، بسیار حرف متین و بلندمرتبه‌ای است، یا اینكه كسی كه انسان را شتم كند، دشنام بدهد، انسان توجهی نكند، و باید اینطور در پاسخ بگوید كه اگر این مطالبی كه می‌گویی صحیح‌

 باشد خب من از خدا می‌خواهم كه خدا از من بگذرد و اگر اینكه می‌گویی غلط باشد از خدا می‌خواهم كه از تو بگذرد و این خب چیزی است كه واقعا و قاعدتا هم انسان باید همین كار را انجام بدهد. و یا آن مطلب دیگری كه می‌فرمایند: كسی كه تو را وعده بدهد فلان كار را خواهم كرد، با تو چنان برخوردی خواهم كرد، تو را تهدید بكند، انسان به او بگوید كه اگر مطلبی دارید بیایید صحبت كنیم، مسئله باز بشود، درب ما به روی شما بسته نیست، شما هر وقتی كه بخواهید بیایید منزل خودتان است، تشریف بیاورید صحبت بكنیم، مسئله اگر قابل حل است حل بشود و انسان راهش را پیدا بكند، خب چقدر این مطلب واقعا صحیح است و چقدر این روش، روش پسندیده‌ای است كه انسان این روش را انجام بدهد، حالا البته خب اگر خداوند توفیق بدهد راجع به این مطالب و فقرات در آینده صحبت‌هایی بصورت فشرده عرض خواهد شد.

 آنچه را كه نسبت به این فقرات مهم است و اهمیت حیاتی دارد و بسیار این قضیه در راه انسان تاثیر دارد و در نفس انسان اثرگذار است این است كه در وهله اول باید ببینیم اینها متوجه خود ما خواهد شد یا نه؟ یعنی این قضیه و رعایت این مسئله چه اثر مثبتی در خود ما دارد؟ حالا ما كاری به اجتماع نداریم، اصلا فرض می‌كنیم كسی در اجتماع نیست، اصلا فرض می‌كنیم كه كسی نیست، خود ما فی حد نفسه در این مطالب چقدر نقش داریم؟ چقدر نقش داریم؟ و چقدر اینها در خود ما تاثیرگذار هست؟ و تاثیر سلوكی در نفس به واسطه رعایت این مطالب چه حد است؟ این قضیه از تاثیرها و مسائل دیگر مهم‌تر است.

 و مسئله این است كه به طور كلی آنچه را كه اصل و اساس و محور برای حركت به سوی خداست عبارت است از حركت به سوی توحید، حركت به سوی حق، حركت به سوی آزادی و حرّیت، حركت به سوی وحدت، حركت به سوی محبت و عشق، حركت به سوی صفا و صمیمیت و بهاء و نور این عبارت است از مسیر توحید و سلوكی كه انسان باید این راه را طی كند. این معیار است، یعنی عمود خیمه در این وادی عبارت است از این مسئله، شاخص انسان در حركت به سوی پروردگار عبارت است از حركت از انانیت، از نفسانیت، از ظلمت، كه در آیه شریفه دارد يخرجونهم من الظلمات الى النور، خروج از ظلمت به نور، معنایش همین است، یعنی انسان از انانیات خارج بشود، حركت كند به سوی آن صفا و صمیمیت و سلب اعتبار و رفع توهمات و رفع تخیلات، از خودگرایی و خودمحوری خارج بشود و حركت كند به سوی كلی محوری و هم‌نوع محوری، و همه را یكسان دیدن، همانطوری كه مرحوم آقا بارها می‌فرمودند این جمله از ایشان برای دوستانی كه ایشان را ملاقات كردند و در مجالس و اینها بودند [می‌شنیدند كه‌] همیشه می‌گفتند كه همه ما به میزان دندانه‌های یك شانه هستیم، دندانه‌های یك شانه! و این مطلب را از روی تعارف نمی‌گفتند، یعنی خودشان را واقعا نسبت به آن رفیق و نسبت به افراد دیگر در همین مرتبه می‌دیدند، البته آن مسئولیت تربیت و لوازمی كه برای این قضیه هست سر جای خودش محفوظ باید باشد، ولی از لحاظ قدر و اندازه و موقعیتی كه انسان باید در پیشگاه پروردگار در ارتباط با دوستان خودش و در ارتباط با همنوع خودش، در ارتباط با هم مسیر خودش، در ارتباط با سائر افراد داشته باشد این است، دندانه‌های یك شانه، ببینید شانه دندانه‌هایش یكسان است، هیچ تفاوتی ندارد، وقتی شانه شروع می‌شود این شانه‌ها (حالا نمی‌دانم سابق كه اینطور بود) از دندانه‌های كوتاه شروع می‌شود می‌آید پایین و این دندانه‌ها بزرگ می‌شود و بعد كم كم دوباره‌

 كوتاه می‌شود تا می‌رسد به سر شانه، این خیلی برای انسان عبرت است، ولی همه در یك سطح هستند، آن اندازه‌اش یكی یك سانت است، یك خرده می‌آید می‌شود یك سانت و نیم، یك خرده می‌آید پایین‌تر می‌شود سه سانت، یك خرده می‌آید پایین‌تر حتی چهار سانت هم می‌شود اینها دوباره برمی‌گردد سه سانت و نیم، دو سانت تا می‌رسد دوباره آن سرش یك سانت یا نیم سانت، ولی همه در یك سطح قرار دارند، این یعنی چی؟ یعنی هر كسی در اینجاست اگر پانزده ساله باشد، اگر بیست ساله باشد، اگر سی ساله باشد، اگر پیر باشد، اگر جوان باشد، اگر عالم باشد اگر جاهل باشد، آن علمش در مراتب مختلف باشد، استاد باشد یا شاگرد باشد، پزشك باشد یا مهندس باشد، یا اینكه فرض كنید كه یك شغل دیگری داشته باشد، همه آنها وقتی كه در این مسیر می‌آیند می‌شوند یك اندازه، بله، خود شخص ممكن است سی سال باشد آن یكی پانزده سال، اما در یك اندازه ارتباط با پروردگار برای او سنجیده می‌شود، در یك حد ارتباط و سنجش و ارزش برای او قرار داده می‌شود نه بیشتر. پانزده ساله هیچ وقت سی سال نمی‌شود باید پانزده سال از سنش بگذرد، نمی‌شود كه به او آمپول زد تا سی ساله بشود، پانزده ساله است ولی ارتباطش با خدا چطور؟ آن ارتباطش را شما می‌توانی تعیین كنی؟ شما می‌توانی؟ شما می‌توانی بگویی آن كسی كه آن روز اول آمده خدمت یك بزرگ خیلی مقامش پایین‌تر از آن كسی است كه فرض كنید ده سال در اینجا قدمت دارد؟ مقام چیست؟ مقام یعنی چی؟ اصلا مقام در اینجا چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟ مقامی كه در اینجا هست مقام مقام فقر است، هر وقت ما دیدیم فقرمان و نیازمان به این مكتب، نه نازمان در این مكتب، نیازمان، ی اضافه دارد، این ی را نباید هیچ وقت یادمان برود ها! ی حذف نشود، اگر حذف بشود كار ما درآمده. همان لحظه‌ای كه این ی را شما از نیاز حذف كردید بدانید سقوط كردید بی‌برو و برگرد.

 ما چیزهایی دیدیم، مسائلی دیدیم، همه‌جورش را دیدیم، آن كسی می‌رود و به آخر می‌رسد كه آن یاء نیاز را همیشه با خودش دارد، همیشه همراه خودش دارد، ی پررنگ، ی خوش‌خط، نستعلیق قشنگ، نه ی كوچولو، ی با خط درشت قلم، قلم‌های درشت، آن یاء به درد می‌خورد، آن ی، یك وقت آن ی نازك نشود! مثلا قلم درشت بشود قلم باریك و بعد بشود یك خودنویس بعد هم حالا آن خودنویس هم كوچولو، كوچولو و كم كم، اگر انسان متوجه نشود كم كم اینجوری می‌شود ها! آن یاء بعدا كم كم هم حذف می‌شود و نیاز می‌شود ناز، تمام شد. فاتحه، یك فاتحه بخوانید و با سه تا قل هو اللَه چون دیگر كار ... و من این را می‌دیدم در راه و روش بزرگان می‌دیدم، حالت نیاز را می‌دیدم، همیشه می‌دیدم، همیشه می‌دیدم.

 همیشه این وضعیت و موقعیت را نسبت به اساتید مرحوم آقا رضوان اللَه علیه واقعا این جنبه نیاز را هم در مقام بیان تا زمان آخری كه ایشان از دنیا رفتند احساس می‌كردم، می‌فرمودند استاد ما آقای حداد، استاد ما آقای حداد، تا زمانی كه ایشان از دنیا رفتند، بنده نسبت به این مطالب شاهد بودم. استاد ما ایشان بودند، استاد ما علامه طباطبایی بودند، استاد ما اینها ... توجه می‌فرمایید؟

 و این حالت حالتی بود كه خب الان برای ما این مسائل همه به عنوان تأسی به آن مبانی و به آن روش و

 سیره الان برای ما پایدار است، و ما باید همه اینها را مدنظر قرار بدهیم. ایشان همیشه می‌گفتند كه ما همه دندانه‌های یك شانه هستیم.

 یك نفر آمده بود پیش ایشان بنده هم نشسته بودم، نماز مغرب و عشا در منزل بود و من صف دوم و سوم بودم، و رفته بود گفته بود كه آقا ایراد من كجاست؟ مشكل من كجاست؟ (یك مطالبی بود و یك مسائلی) ایشان فرموده بودند (با این بیان، حالا با یك تغییر كوچك) هروقت شما خودتان را با دیگران در یك سطح از دندانه‌های شانه دیدید آن موقع بیایید! صدایشان تا دو سه تا صف هم رفت، یواش هم صحبت نكردند. خب اینها از كجا پیدا می‌شود؟ از عدم توجه، از عدم توجه پیدا می‌شود كه انسان این مراقبه‌ای كه می‌گویند این مراقبه بی‌حساب نیست، این همه بزرگان نسبت به مراقبه تاكید می‌كنند نمی‌خواهند یك حرفی بزنند و سر آدم را گرم كنند و شیره بمالند، خب یك چیزی می‌فهمند كه دارند می‌گویند، خب می‌دانند پانزده سال دیگر چه بلایی به سرت می‌آید، می‌دانند ده سال دیگر چه بلایی سرت می‌آید از الان جلویش را بگیر.

 سرچشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل‌[[2]](#footnote-2)

 از الان می‌گوید جلویش را بگیر، از الان مراقبه داشته باش، از الان پاتك بزن، از الان به آنچه را كه داری احساس می‌كنی، خودمان می‌فهمیم وضعیت خودمان را می‌فهمیم، می‌فهمیم با شش ماه پیش فرق كردیم یا نكردیم، در ارتباط با این قضیه، با این پدیده، قبلا چه عكس العملی نشان می‌دادیم و الان چه نشان می‌دهیم؟ می‌فهمیم، خدا برای ما جا گذاشته، هر شخصی می‌تواند.

 این مسئله، همین قضیه، همین پدیده، اگر پارسال اتفاق می‌افتاد ما چه می‌كردیم؟ ولی امسال اتفاق می‌افتد چه می‌كنیم؟ اگر دیدیم نسبت به یك مسئله‌ای امسال خیلی راحت هستیم، بیخیالش هستیم، ها! یك چیزی شده، خدا را شكر كنیم، حمد كنیم، پروردگار آمده این توفیق را داده، اما اگر دیدیم نه: ای نابكار! به من فلان گفته؟ فلان شده! صبر كن! تلفن را برمی‌داریم ... تلفن كه چه عرض كنم چیه اینها اسمش از این موبایل اینقدریها، از این را برمی‌داریم و شروع می‌كنیم اس ام اس به این و به آن و فلان و این كرده و آن كرده، این به من آن را گفته، آن به من آن را گفته، به به! به هم بریز و شلوغ و پلوغ و ... چكار داری می‌كنی بابا؟ آسمان را به زمین دوختی! حالا یك چیزی بهت گفته كه گفته، حالا چی بهت گفته؟

 خب این مطالب باعث می‌شود كه آن حركتی كه لازمه عبور نفس از انانیت هست، لازمه عبور انسان از هوی و اعتبارات و عالم تخیلات هست آن حركت نه تنها متوقف می‌شود بلكه حركت بر عكس برای انسان حاصل می‌شود، به عكس! یعنی به جهت متقابل انسان حركت می‌كند و انسان جلو می‌رود. و این می‌آید و همه چیز را به هم می‌ریزد، همه چیز را به هم می‌ریزد.

 یك روایت از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم هست كه می‌فرمایند، ملائكه همیشه در سكون هستند، در آرامش هستند و شیاطین همیشه در حركت هستند و در دست و پا زدن و شلوغ كردن و سر و صدا كردن، حركت ملائكه در سكون است، حركت ملائكه در آرامش است، هر چه انسان به عالم تجرد و عالم‌

 ملائكه نزدیكتر بشود احساس یك نوع آرامش و سكون می‌كند. آدم خسته وقتی كه از راه می‌رسد، مثلا سه كیلومتر پیاده‌روی كرده، چهار كیلومتر پیاده‌روی كرده، وقتی كه می‌رسد به منزلش و درب منزل را باز می‌كند یا می‌رسد منزل رفیقش، همین كه می‌رود می‌نشیند یك جا تكیه می‌دهد، آهان، این را می‌گویند عالم سكون، به این می‌گویند عالم سكون، آرامش، آخیش! تكیه به یك چیزی بدهد یا اگر هم یك متكایی باشد دراز بكشد كه چه بهتر، بله همچنین قشنگ می‌خوابد یك لیوان آب هم برایمان بیاور و خلاصه بخوریم و این حا ل را می‌گویند حالت سكون و آرامش. حالت مخالفش حالت پریدن بالا و زمین و داد و بیداد كردن و شلوغ كردن و گرد و خاك كردن و ... این را می‌گویند حالت تشویش و اضطراب.

 ملائكه در حالت سكون هستند، هر چه نفس به سمت عالم ملائكه حركت كند، به سمت عالم وحدت و تجرد حركت كند شما این آثار را در آن می‌بینید. خیلی حرف نمی‌زند، تا از او سوال نكردید جواب نمی‌دهد. این مرحوم علامه طباطبایی رضوان اللَه علیه خدا رحمتشان كند ما ایشان را دعوت می‌كردیم، خب خیلی محبت داشتند و هم ما در مجالسشان شركت می‌كردیم و هم ایشان را خیلی اوقات دعوت می‌كردیم منزل تشریف می‌آوردند، حالا یا همینطوری یا مثلا برای نهار و شامی و چیزی، تا وقتی با ایشان حرف نمی‌زدیم ایشان همینطور سرش پایین بود، همه‌اش سرش پایین بود. بله وقتی كه از ایشان سوال می‌كردیم شروع می‌كردند به صحبت كردن آن هم به اختصار نه خیلی با توضیح و اینها، به اختصار شروع می‌كردند به اندازه آن میزان معین و مشخص انگار همیشه دنبال این بودند كه كی پاسخ تمام می‌شود دوباره سرشان را بیندازند پایین، همیشه یك جمله می‌گفتند، اگر می‌گفتیم كه آقا بیشتر توضیح بدهید، چموشی می‌كردیم، خب این بنده خدا دوباره یك توضیح دیگری، انگار همیشه به دنبال آرامش بود ایشان، به دنبال سكون بود، حرف نزند، در خود باشد، توجه می‌كنید؟

 افراد در حركتشان به سمت توحید و به سمت تجرد كم كم كم كم از سخن گفتنشان كم می‌شود، از فعالیت‌شان كم می‌شود نه حالا فعالیت‌های ضروری كه خب به جای خود، اگر به فكر بیفتند كه بروند خانه این و خانه آن، اینجا بروند و آنجا بروند و چه كار بكنند، همیشه سر جایشان هستند صحبت كمتر می‌كنند، فكرشان را كمتر این طرف و آن طرف می‌برند، به اموری كه ضرورت ندارد فكر نمی‌كنند الان در آنجا چه می‌گذرد به من چه مربوط است، فلانی دارد با فلانی آن گوشه چه می‌گوید ... دیده‌اید؟ ما اینطوری هستیم، سرمان را اینقدر ... بابا چكار داری دارد حرف می‌زند؟ به ما چه مربوط است؟ و اینها همه موثر است ها، تمام اینها در نفس تاثیر دارد، تمام این اعمال در حركت انسان در نفس انسان، همین كه شما ببینید فلانی به فلانی الان چه دارد می‌گوید برای شما ضرر دارد، این سم است، به شما چه ربطی دارد دارند به هم چه می‌گویند؟ به شما چه ربطی دارد فلان كس دارد فلان كار را با آن می‌كند؟ چه ربطی دارد؟ فلان معامله را دارد با او انجام می‌دهد، به او می‌گویند آقا نكنی‌ها و ... چرا؟ خودش می‌داند، از شما سوال كردند؟ شما ولی او هستید؟ وكیل او هستید؟ ملائكه از تو می‌پرسند؟ بله اگر آمدند پیش شما سوال كردند آقا فلان قضیه، فلان وصلت، به صلاح‌

 است یا نیست؟ شما می‌گویید یا بله یا نه به این دلیل. ولی وقتی سوال نكرده‌اند برای چه می‌گویی: آقا نگیری، آقا نروی یا دخترت را ندهی و پسرت را ندهی ... به شما چه ربطی دارد؟

 همین كه می‌روی و می‌گویی خراب شد، در دل، آن اضطراب و آن تشویش پیش آمد، یا همین كه می‌گویی الان در فلان قضیه و فلان مطلب من بروم تحقیق كنم تفحص كنم، ببینم چه مطلبی می‌خواهد اتفاق بیفتد، به محض اینكه این تصور در شما آمد، این شروع كرد كار كردن، مثل دارویی كه می‌خوری یا سمی كه می‌خوری تا می‌رود در معده شروع می‌كند به راه افتادن و می‌زند اینجا را خراب می‌كند، كبد را خراب می‌كند، قلب را از كار می‌اندازد، این هم همینطور، وقتی یك تخیلی برای انسان پیدا می‌شود، وقتی یك توهمی پیدا می‌شود، فقط این نیست كه بیاید و برود، می‌رود آنجا قشنگ مهمان می‌شود، در اتاق را هم می‌بندد و می‌ایستد و كار می‌كند، شروع می‌كند به كار كردن. چكار می‌كند؟ هی این نفس را می‌خورد، هی می‌خورد، این ذهن را می‌خورد، این ذهن كه باید صاف باشد، تا صاف نباشد كه نمی‌تواند در قبال خدا بایستد، نمی‌تواند نماز بخواند، تا صاف نباشد كه نمی‌تواند نیت صدق از او سر بزند، شروع می‌كند این صفا را به هم زدن، صفا را تبدیل به كدورت كردن، در دل آشوب ایجاد كردن، خیالات را برانگیختن، توهمات را ایجاد كردن، شروع می‌كند خلاقیت از خودش همینطوری بروز می‌دهد و آن را خراب می‌كند خراب می‌كند، یك دفعه شما می‌بینید نیم ساعت گذشت یك دفعه شخص نسبت به فلان كس چه حال بدی پیدا كرد، این كه خب نیم ساعت قبل نبود، این رفته این داخل شروع كرده هی كار كردن آرام كه نمی‌نشیند، شروع می‌كند هی كار كردن هی كار كردن.

 لذا این مطلب كه حركت از انانیت به سمت صفا و به سمت محبت در اینجا ابتر می‌شود، قطع می‌شود و حركت در ضد شروع می‌شود. لذا شما این دستورات بزرگان را وقتی كه مشاهده می‌كنید، مطالبی را كه در آنها می‌بینید، همه آنها را مشاهده می‌كنید كه حركت به آن سمت است، مبانی همه به آن سمت حركت می‌كند، همه به سمت آرامش حركت می‌كند، همه به سمت سكون حركت می‌كند، یك مدتی شما پیش یك بزرگ باشید می‌بینید چقدر آرامش برایتان پیدا شده، فكر و خیال‌هایتان چقدر كم شده، دیگر راجع به این و راجع به آن فكر كردن از بین رفته، فقط آمده محدود شده در اینجا.

 یك قضیه خیلی جالبی از امام صادق علیه‌السّلام و بایزید كه از بزرگان و از عرفا و اولیای الهی است نقل می‌كنند می‌گویند كه بایزید آمده بود خدمت امام و سقا بود، سقای حضرت بود و شش سال در خدمت حضرت بود، در احوالاتش می‌گویند همین بایزید كه به اصطلاح مقامشان در بیرون شاهرود هست، در كنار امامزاده حضرت سید محمد فرزند امام صادق علیه‌السّلام، بعد از شش سال حضرت یك روز به ایشان می‌فرمایند كه فلان چیز را از آن بالا [رف‌] بیاور، كتاب را از آن بالا [رف‌] بیاور، این نگاه می‌كند این طرف و آن طرف حضرت می‌گویند آقا آن پشت سرت است مگر ندیده‌ای تا حالا؟ گفت از وقتی كه اینجا آمدم چشمم به غیر از شما به چیز دیگر نیفتاده، شش سال در آنجا بوده و ندیده این اتاق رف دارد، خب وقتی این را گفت دیگر حضرت دیدند حالا دیگر وقتش است و بهش زدند آنچه كه باید می‌زدند. همان كه آرزوی همه ما هست. بله، از آن دم‌ها، از آن نفس‌ها خلاصه زدند به او و كارش تمام شد، حالا برگرد برو در شهر و دیار

 خودت كه دیگر با تو كاری نداریم.

 خب این چیست؟ این وقتی آمد اینجا می‌گوید من به چه چیز دیگری می‌خواهم فكر كنم؟ ببینم این قالی چه رنگ است، یك خرده دست بزنم، جنسش چی چی است، این برای كاشان است، برای اصفهان است، نمی‌دانم گلش چطوری است، فلان، تو آمدی اینجا قالی متر كنی و اندازه كنی، یا آمدی اینجا مطلب بگیری؟ كدام؟ اگر قالی می‌خواهی برو دكان همه جور قالی هست، بازار فرش‌فروش‌ها خیلی قالی‌های خوب، انواع و اقسام ...، [این طرز تفكر] از اول خراب است، از اول كج است.

 یكی آمده بود پیش مرحوم آقا، نیم ساعتی نشست و وقتی كه می‌خواست خارج بشود دم در به من گفت: آقا تازه رفته بودند آن منزل در مشهد كه مشرف شده بودند این منزل را آقا چند وقت است ابتیاع كرده‌اند؟ گفتم فرمایشی دارید؟ گفت می‌خواستم ببینم قیمتش چند است؟ گفتم شما بنگاهی هستید؟ همینطور گفتم شما بنگاهی هستی؟ گفت نه، گفتم پس بفرمایید بروید، آمده بود از آقا دستور و برنامه بگیرد! توجه می‌كنید؟ تو بنگاهی هستی یا آمدی اینجا مطلب داری؟

 از اول دارد می‌زند به بیراهه، از اول دارد می‌زند به خاكی، از همان ابتدا دارد راه را عوضی می‌رود. آن بایزید می‌گوید شش سال است من اینجا هستم چشمم به چیزی اصلا نیفتاده، من اصلا نمی‌دانم این امام صادق زیر پایش چه پهن كرده، فرش پهن كرده؟ گلیم پهن كرده؟ حصیر پهن كرده؟ آن بالا چی چی هست؟ آن بالا چه اوضاعی است؟ كی می‌آید و كی می‌رود؟

 در تمام مدتی كه ما در خدمت مرحوم آقا بودیم هیچ وقت من به دنبال این نبودم كه ایشان با كی وقت ملاقات می‌گذارند یا اینكه فرض بكنید كه چه شخصی را كم یا زیاد ... یا افراد می‌آیند، افراد می‌روند، اما در همان‌جا افرادی بودند كه آقا اینها ایراد به من می‌گرفتند، این چرا آمده؟ چرا ایشان ...؟ گفتم آقاجان دو روز تو را در این خانه راه داده‌اند بیا استفاده‌ات را بكن و برو بنده خدا، این كه كی می‌آید و كی می‌رود به ما ارتباط ندارد. پیش پیغمبر همه جور آدمی می‌آمد، أمیرالمؤمنین می‌آمد، واللَه ابوبكر و عمر هم می‌آمدند، خب می‌آمدند دیگر، خالد ابن ولید هم می‌آمد عبدالرحمن هم می‌آمد، از آن طرف سلمان می‌آمد، تو به اینها چه كار داری؟

 این مطالبی كه عرض می‌كنم مطالب خیلی دقیق و حیاتی در حركت انسان و سیر انسان است كه چطور انسان خودش را از عالم توهمات و از عالم تخیلات به عالم تجرد و توحید نزدیك كند، چطوری نزدیك می‌كند، چه راه‌هایی هست؟ چه راهكارهایی برای این مسئله خداوند قرار داده كه انسان بیاید با اتكاء به آنها یكی یكی اینها را جدا كند بعد مقام جمعیت برایش پیدا شود، آن مقام جمعیت یعنی عدم تفرق، شما در تفرق به سر می‌برید، به همه فكر می‌كنیم غیر از خودمان به این فكر می‌كنیم این چی هست چه كاره است، كی از خانه درآمد، نمی‌دانم سوار چی شد، ماشینش چی چی است، نمره‌اش برای كجاست، این دكانش كجاست، دفترش كجاست، به همه فكر می‌كنیم بابا یك خرده به خودت فكر كن، این قدر همه را آمدی در این دفتر و

 فایل و پرونده جای دادی پس خودت این وسط چی؟ این مقام مقام تفرق و مقام تشدد است، درست عكس سلوك، یعنی اسم سلوك را اگر ما سر هر چه بگذاریم این درست می‌شود؟ نقطه مقابل، این می‌شود مقام شیاطین، هی شیطنت، هی پخش و پلا بودن، هی شلوغ كردن و به هم ریختن و خرابكاری كردن، هی در ذهن همه چیز را آوردن و ذهن را مشغول به همه چیز كردن و از خود غافل بودن، از خود اینكه بالاخره خود ما به اصطلاح كی هستیم.

 در زمان آقای حداد هم همینطور، ما در همان زمان وقتی كه می‌رفتیم در منزل ایشان خب یكی بود مثل فرض كنید كه مرحوم آقا، اصلا كاری به اینها نداشتند كه آقای حداد در منزلشان كی می‌آید و كی می‌رود، افراد آنجا همه جور افراد هم می‌آمدند دیگر، حتی افرادی می‌آمدند كه مخالف با ایشان بودند، ایشان كاری نداشتند به آنها، حالا بیا اینجا، مرحوم آقا می‌نشستند در مقابلشان، می‌دیدند ایشان چه می‌گویند، روی هوا می‌زدند منتظر بودند ایشان یك حرفی را بزنند روی هوا بزنند مطلب را، من خودم وقتی دقیق می‌شدم به نگاه مرحوم والد به آقای حداد وقتی كه نگاه می‌كردند می‌دیدم كه اصلا منتظر است ایشان ببیند كه چه پیامی از آن طرف می‌آید كه روی هوا بزند پیام را، این از آن طرف، از آن طرف كسان دیگر هم بودند اسم‌هایشان هم آمده و می‌دانید، در همین كتب آمده، آقا اینها فضول همه بودند: این چرا آمده، برای چی آمده، كی به این گفته، كی در را برای این باز كرده ...، من در همان سن شانزده هفده سالگی اعتراض می‌كردم می‌گفتند برو جوجه، تو هنوز جوجه‌ای بیایی با ما، گفتم من حالا یك جوجه هستم یا خروس هستم یا هر چی، این كار غلط است، این عمل غلط است.

 شما چی كار دارید؟ به شما چه ربطی دارد؟ بیا نصیبت را ببر، حظّ خودت را ببر و كارت را انجام بده و برو، برای چه می‌آیی می‌گویی این الان برای چه می‌آید آنجا و فلان؟ و همین قضیه كار دستش داد، این بنده خدایی كه اسمش را می‌دانید، آنچه كه كار دستش داد این مسئله بود، این كه ایشان به همه چسبیده بود غیر از خودش، ولی درست مرحوم آقا برخلاف او فقط خودشان را داشتند. شما دیگر اصلا نباید به چیز دیگر فكر كنید، نباید به مطلب دیگری شما فكر كنید، حتی یك ثانیه هم اگر شده همان یك ثانیه اشتباه بوده، همان یك ثانیه هم باز زیاده، چون به قول معروف می‌گویند هزار تا دوست كمه یك دشمن زیاده، همان یك ثانیه، همان یك توهم، همان یك تخیل كه برای انسان بیاید برای انسان ممكن است خطرساز باشد، توجه كردید؟

 لذا می‌گفتند كه باید انسان مراقبه كند، براین اساس هر حركتی كه شما انجام دادید و در این حركت به صفایتان اضافه شد، به رقت قلبتان اضافه شد، به محبت و مودت اضافه شد، توهمات و اعتبارات و تخیلات كمتر شد، آن حالت صمیمیت نسبت به رفیق و هم سیرتان بیشتر شد، معلوم می‌شود مسیر، مسیر درست است یعنی میزان این است، صراط مستقیمی كه برای ما ترسیم كردند این است، كه انسان در حركتی كه انجام می‌دهد، در مسیری كه دارد می‌رود وقتی كه نگاه بكند می‌بیند تعلقش نسبت به دنیا كمتر شد، اینكه الان او دارد من ندارم، فروكش كرد، اینكه الان فرض بكنید كه این یك مرتبه دارد یك رتبه دارد من ندارم، او الان رئیس فلان اداره شده به من چه برو بابا، خب تو هم رئیس كل بشو، چرا من زیردست هستم، آن فلان شخص الان در آنجا شده مثلا مدیر كل، چرا من الان معاون هستم او فلان پست را گرفت چرا ....؟

 وقتی دیدید این حساسیتش به این مسئله كم شد، فردا اگر بگویند تو مدیر كل شو، برایش فرق نكند بگویند بلند شو بیا مسئول یك اتاق از این اتاق‌های این اداره شو برایش فرق نكند، ها! مثل اینكه یك خبری می‌خواهد بشود، حالا مثل اینكه می‌خواهد یك چیزی اتفاق بیفتد، یك قضیه‌ای، اما اگر آمدند گفتند ... ا یك درجه به او داده‌اند هنوز به من نداده‌اند! چه شده؟ اشتباه شده، پرونده ما رفته زیر طبق معمول، یا مثلا گزارشی كه رد شده آن گزارش فلان است، برویم پیگیری كنیم، ای بیچاره برو به فكر بیفت، برو به فكر بیفت كه ببین ایراد كارت در كجاست، و مسئله كجاست، و روی همین قضیه و مسئله انسان باید حركت كند و جلو برود.

 این می‌شود معیار، لذا در مجلسی كه شركت كردید اگر در آن مجلس آمدید بیرون دیدید حالت صفا، سبكی و حالت روحانیت برایتان هست آن مجلس در راستای سیرتان بوده، اما اگر در یك مجلسی شركت كردید وقتی از آن مجلس آمدید دیدید خسته شدید، قبض شما را گرفته، سنگین شدید، انگار كوه را گذاشته‌اند روی سرتان، می‌شود دیگر، اتفاق می‌افتد برای ما در این مجالس، حرفهای اینور و آنور غیبت و فلان و الی ماشاللَه الان كه زیاد است، وقتی شد این مجلس برخلاف سیر اتفاق افتاده خب تركش كنید، انجام ندهید، وقتی می‌بینی مسئله اینطور است انسان باید به فكر باشد و آن را انجام ندهد.

 خب تا حدودی مطلب به دست آمد كه كلامی را كه امام علیه‌السّلام می‌فرمایند این كلام در چه جایگاهی قرار دارد، در وهله اول این خطر متوجه خود ماست، حالا بعد اثرات منفی و اجتماعی خب اینها یك مطالب دیگر است، ما باید در ارتباط با این بیانات امام علیه‌السّلام باید متوجه این قضیه باشیم كه عمل كردن به این دستور در وهله اول راه خود ما را تثبیت می‌كند، یعنی ما را در همان راهی قرار می‌دهد، قشنگ، فیكس، در همان راهی قرار می‌دهد كه باید حركت كنیم و برویم، و عمل نكردن ما را قشنگ در نقطه مقابل قرار می‌دهد، یعنی همان عملی كه باید انسان انجام بدهد همان برنامه‌ای كه باید در پی بگیرد برای اینكه از آن كدورت تعلقات، توهمات، تخیلات، ظلمت، از آن گیر و بندهایی كه در این دنیا دست به گریبانش هست در ارتباط با خودش و دیگران بیرون بیاید انسان می‌بیند كه درست در نقطه عكس دارد هی اضافه می‌شود، پانزده سال سالك شده ولی كاری كه انجام می‌دهد كاری است كه افراد در خیابان هم انجام نمی‌دهند. بیست سال پیش بزرگان بوده ولی یك اعمالی انسان سر می‌زند می‌بیند از اینها یك مطالبی سر می‌زند كه حتی از افراد طبقات پایین اجتماع یك همچنین رفتاری را بعید می‌داند، خب این برای چیست؟ به خاطر این است كه درست است در عمل یك كارهایی و یك ادعایی و یك مطالبی و یك حرفهایی هست، اما آن كار اصلی و اساسی كه برای از بین بردن این انانیت‌ها و نفسانیت‌ها هست، آن را باید انسان انجام بدهد می‌بینیم به آنها دست نزده، به مطالب دیگر پرداخته، بله بلند شده نماز شب خوانده، بسیار خب، قرآن خوانده، بسیار خب، یا فرض كنید كه فلان ذكر را گفته فلان سجده را انجام داده، اگر خود بزرگان نفرمودند و بارها و بارها و هزاران بار نگفتند كه انجام این اذكار و اعمال بدون مراقبه نه تنها تاثیری نمی‌گذارد بلكه تاثیر عكس می‌گذارد، یعنی انسان می‌رسد به یك جایی كه وقتی خودش و دندانه‌های شانه را حساب می‌كند او خودش را اندازه یك چنار

 بالاتر از بقیه به حساب می‌آورد. و اندازه كوه و اندازه كوه دماوند سر خودش را از بالا افراد دیگر بالاتر می‌بیند و احساس می‌كند، كسی می‌تواند بگوید بالای چشمت ابرو است، كارش تمام است. اینها برای چیست؟ اینها همه برای آن است كه آن مراقبه‌ای كه باید در پی این مطالب باشد آن مراقبه به طور صحیح خودش آن تحقق پیدا نكرده.

 خب دیگر اگر رفقا اجازه بدهند ما در اینجا مطلب را ختم كنیم و انشاللَه در جلسه بعد در خدمت رفقا خواهیم بود انشاللَه اگر خدا بخواهد برای تتمه مطالب. چه كنیم بیش از این دیگر اجازه داده نمی‌شود و قرار است ما هم حرف شنو باشیم، و لذا دیگر توفیق بیشتر نداریم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١- مثنوى معنوى، دفتر اول [↑](#footnote-ref-1)
2. ١- گلستان سعدى، باب اول [↑](#footnote-ref-2)